

چه کسی از ایرانیان یاد می‌کند...؟

(نقدی بر کتاب «قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران، ۱۹۱۷-۱۹۱۹»، نوشته دکتر محمدقلی مجد)

● پَت والش

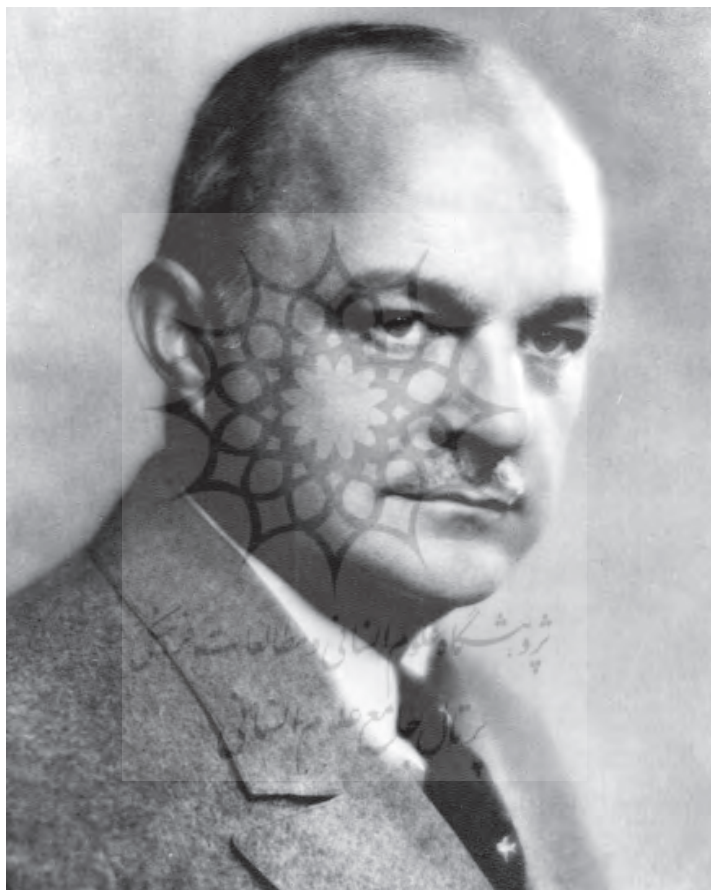
۱۸۵

در نقد کتاب «قحطی بزرگ» به سراغ عبارات آغازین آن می‌رویم که مرا به شدت تکان داد زیرا در عمرم چنین جملاتی را نخوانده بودم:

بی‌تردید قحطی بزرگ ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ ایران و فراتر از تمامی وقایع پیش از آن است. در این پژوهش نشان می‌دهیم که چگونه نزدیک به ۴۰ درصد از جمعیت ایران به سبب گرسنگی و سوءتغذیه و بیماری‌های ناشی از آن، از صفحه روزگار محو شدند. بی‌شک ایران بزرگ‌ترین قربانی جنگ اول جهانی است. هیچ کشوری خسارتی در این ابعاد را در نگاه مطلق یا نسبی تحمل نکرده است. با این که قحطی بزرگ ایران از بزرگ‌ترین قحطی‌های دوران معاصر و از بزرگ‌ترین نسل‌کشی‌های قرن بیستم است؛ اما ناشناخته باقی مانده است... قطعاً برجسته‌ترین واقعیت‌ها درباره نسل‌کشی ایرانیان طی این سال‌ها پنهان مانده است؛ واقعیتی که می‌توان درباره‌اش کتاب‌ها نوشت.

حدوداً از ده سال و اندی پیش به این طرف علاقه شدیدی به جنگ اول جهانی در من پیدا شده است. برای نگارش دو کتاب درباره این جنگ، صدها کتاب و مقاله مربوط به آن زمان و سال‌های بعد از آن را که به دست انگلیسی‌ها و ایرلندی‌ها نوشته و منتشر شده است، خوانده‌ام اما حتی یک سرنخ کوچک از وقایعی که دکتر محمدقلی مجد بدان‌ها اشاره می‌کند، در آن مکتوبات نیافتم. دروغ نیست اگر بگویم مصیبت‌هایی که در جنگ اول جهانی بر سر ایران و ایرانیان رفته

در هفتاد لایه از پنهان‌کاری پوشانده شده است. با وجود آن که نویسنده کتاب درباره جنگ اول جهانی و ارتباط آن با ایران، کتاب‌های متعددی را به رشته تحریر درآورده است، خود به عمق و گستره وقایعی که بدان‌ها می‌پرداخت پی نبرده بود تا این که دست روزگار وی را به نکته‌ای سئوال‌انگیز رهنمون شد. او که برای پژوهش درباره موضوع دیگری به جست‌وجوی اسناد وزارت خارجه آمریکا سرگرم بود، ناگهان به نامه‌ای به قلم والاس اس. مورای^۲، شارژدافر^۲



والاس اس. مورای

آمریکا در ایران، برخورد که نوشته بود: «به نظر می‌رسد ایران دست کم از ناحیه وضعیتی که در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۷ به سبب خشکسالی و نابودی زراعاتش به دست ارتش‌های اشغالگر به وجود آمده بود تهدید می‌شده و همین عوامل موجب شد که به قحطی دچار گردد و طبق برآوردها، یک سوم

چه کسی از ایرانیان یاد می‌کند...؟

جمعیتش از میان برود.» او این سرنخ را گرفت تا این که به کشف حیرت‌انگیزی نایل شد. این کشف در ابتدا چنان برایش باورنکردنی بود که خود را با احتمال اشتباه بودنش قانع می‌ساخت. اما هر چه بود می‌بایست پرده را از روی حقیقت کنار بزند؛ بنابراین، اسناد وزارت خارجه آمریکا حاوی اطلاعات مربوط به ایران در جنگ اول جهانی را به دقت زیرورو کرد و متوجه شد تاریخ ایران در جنگ اول جهانی در لفافه‌ای مرموزانه پیچیده شده و هیچ روایتی از قحطی ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ پیدا نمی‌شود. در این کنکاش پیگیرانه بر او مکشوف شد که حقایق موجود به مراتب از آنچه تصور می‌کرد بدتر بوده‌اند: «دریافتم که نوشته آقای مورای مبنی بر اینکه یک سوم از جمعیت ایران از میان رفته‌اند، با اغماض بیان شده است. واقعیت بسیار بدتر از آن بوده است.» (ص ۱۳)

کشفیات نویسنده به شرح زیر است:

برای من باورنکردنی بود. من در گزارش‌های پیشین، اشاراتی درباره این قحطی دیده و دریافته بودم که قحطی سختی بوده است، اما تلفاتی با این مقیاس بحث دیگری است. این موضوع مرا بر آن داشت تا اسناد وزارت خارجه آمریکا را درباره ایران در دوره ۱۹۱۹-۱۹۱۴ به دقت جست‌وجو کنم. نتیجه این کار یک افشاگری تمام‌عیار بود. این اسناد بسیار ارزشمند و پیش از این مورد استفاده قرار نگرفته است. از ثمرات جنبی این پژوهش، تک‌نگاری درباره تاریخ ایران در جریان جنگ اول جهانی و استیلای انگلستان بر این کشور است؛ و نیز تک‌نگاری مختصری درباره قحطی - نسل‌کشی در ایران است. با کمال تأسف دریافتم که نوشته آقای مورای مبنی بر اینکه یک سوم جمعیت ایران از بین رفته‌اند، با اغماض و کمتر از واقع بوده است. واقعیت بسیار بدتر از آن بوده است و آمارش حقیقتاً تکان‌دهنده است. همان‌طور که در گزارش‌های دیپلماتیک آمریکاییان آمده، شمار جمعیت ایران در ۱۹۱۴ حدود بیست میلیون نفر - شماری که در این پژوهش به سادگی اثبات می‌شود - بوده است. با یک روند طبیعی، این شمار باید در ۱۹۱۹ دست کم به ۲۱ میلیون نفر می‌رسید. اما شمار واقعی در ۱۹۱۹ یازده میلیون بوده است که نشان می‌دهد دست کم ده میلیون نفر بر اثر این قحطی و بیماری در ابعادی فاجعه‌آمیز از بین رفته‌اند. (ص ۳)

دکتر محمدمدقلی مجد تأثیرات این وقایع را در عبارات ذیل چنین خلاصه می‌کند:

در مجموع، تا ۱۹۵۶ شمار جمعیت ایران به بیست میلیون نفر، یعنی میزان جمعیت ایران در ۱۹۱۴، نرسید. این اعداد به شدت تکان‌دهنده است و زوایای کاملاً متفاوتی از تاریخ ایران و منطقه را روشن می‌کند. از آنجا که این قحطی در ابتدا با جنگ و اشغال ایران توسط روسیه و انگلستان به وجود آمد و سپس با سیاست‌های انگلستان اوضاع بدتر و قحطی طولانی‌تر شد، تلفات وارده به کشور بر اثر قحطی، خسارات ناشی از جنگ اول جهانی به شمار می‌آید.

تلفات ایرانیان به روشنی بسیار فراتر از تلفات ارامنه در ترکیه و حتی بسیار فراتر از نسل‌کشی یهودیان توسط نازی‌هاست. این یافته‌ها نگاهی کاملاً متفاوت درباره تاریخ معاصر ایران در جنگ اول جهانی به دست می‌دهد. (ص ۴)

کسی که حین دیدارش از هند در سال ۱۹۰۴ جایگاه ایرانیان در جهان (یعنی انگلیسی‌ها) را به آنان گوشزد کرد، لرد کرزن^۲، عالی‌رتبه‌ترین نماینده حاکمیت انگلستان در آسیا بود که گفت: ما خیلی پیش از آنکه سروکله دیگر قدرت‌های عصر ما در این آب‌ها پیدا شود، اینجا بوده‌ایم؛ نزاع و کشمکش دیدیم و نظم برقرار نمودیم؛ تجارت ما و امنیت شما با تهدید روبه‌رو بود و ایجاب می‌کرد تا در تمام بنادر و سواحل مراقب آنها باشیم؛ رعایای پادشاه انگلستان همچنان در اینجا سکنی دارند و با شما به دادوستد مشغولند؛ امپراتوری بزرگ هندوستان که دفاع از آن بر ما واجب است، به دروازه‌های شما نزدیک است؛ ما شما را از انهدام کامل به دست همسایگان نجات دادیم؛ ما این دریاها را به روی کشتی‌های همه ملت‌ها گشودیم و این امکان را فراهم ساختیم تا پرچم‌های‌شان را در امنیت و آرامش به اهتزاز آورند؛ ما سرزمین دشمن را تصرف نکرده‌ایم؛ و نه تنها استقلال‌تان را از بین نبرده‌ایم، بلکه از آن صیانت نیز نموده‌ایم.

در سخنی کوتاه، ارباب بزرگ - انگلستان - به ایرانیان فهماند که آنان به هر ترتیب جزء اموال و دارایی‌های انگلستان هستند و مقدراتشان همان است که ارباب مصلحت می‌بیند - که البته جز به سود او نخواهد بود. و این چنین بود که چند سال بعد، انگلستان مصلحت را در این دید که برای کنار آمدن با امپراتوری توسعه‌طلب روسیه در آسیا، با تزار بر سر تقسیم ایران معامله کند زیرا می‌خواست بازی بزرگ را به نفع بازی بزرگ‌تری خاتمه دهد. در قرارداد ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان که زمینه را برای جنگ با آلمان و امپراتوری عثمانی آماده کرد، ایران به حوزه‌های نفوذ تقسیم شد.

روسیه و انگلستان همواره بر سر حوزه‌های نفوذ خود در ایران با یکدیگر اختلاف و دشمنی داشتند، اما برای آنکه بتوانند به جنگ با آلمان بروند، اختلافاتشان را حل و فصل کردند و تصمیم گرفتند ایران را به دو بخش تقسیم کنند و منطقه‌ای را نیز بین آن به عنوان حائل یا بی‌طرف باقی بگذارند (که انگلستان بعدها آن را نیز زیر نفوذ خود درآورد). این دو منطقه به «منطقه نفوذ» موسوم شد اما امپراتوری انگلستان، جنوب ایران را که در جوار خلیج فارس بود به تدریج بلعید.

دکتر مجد، تاریخ ایران در آن دوران را به چند مرحله تقسیم نموده و به شرح آنها می‌پردازد. آنگاه که ترکیه با تحریکات انگلیسی‌ها در نوامبر ۱۹۱۴ وارد جنگ شد، روس و انگلیس

چه کسی از ایرانیان یاد می‌کند...؟

بی‌طرفی ایران را نادیده گرفتند و لشکرهای خود را در این کشور پیاده کردند که همزمان بود با تجاوز انگلیسی‌ها به بین‌النهرین. پس از آن بود که این دو قدرت برای تقسیم جدید ایران با هم به توافقی پنهانی رسیدند.

ایران برای مقاومت در برابر متجاوزان دست کمک به سوی آلمان دراز کرد و قوای آلمان به همراه ارتش ترکیه وارد این کشور شدند. روسیه و انگلستان در ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ کنترل خود را بر بخش‌های زیر نفوذ خود تثبیت کردند و قوای آلمان و ترکیه را بیرون راندند. مع‌ذلک، انقلاب روسیه موجب شد ارتش این کشور از هم بپاشد و ایران را تخلیه کند. تصرف بغداد توسط انگلیسی‌ها در مارس ۱۹۱۷ و حذف رقیب روس وضعیتی را به وجود آورد که انگلستان در ۱۹۱۸ تمام خاک ایران را به تصرف درآورد. قوای انگلیس در آن سال به غرب، شمال و شرق ایران یورش برده و مناطقی را که پیش‌تر در اشغال روس‌ها بود، تصرف کردند. دکتر محمدقلی مجد می‌نویسد: «از همان آغاز کار، بریتانیا خبر تهاجم به غرب ایران را به شدت پنهان می‌داشت؛ به گونه‌ای که «دانستر فورس»^۴ به نیروی «هیس - هیس» معروف شده بود... ایران به مدت چهار سال و نیم در اشغال نظامی بریتانیا قرار داشت. نیروهای انگلیسی تنها پس از کودتای فوریه ۱۹۲۱ (۱۲۹۹ شمسی) از ایران رفتند. بریتانیا با این کودتا، دیکتاتوری رضاخان را - که در ۱۹۲۵ (۱۳۰۴) رضاشاه پهلوی شد - در ایران مستقر کرد. از این به بعد، ایران تا سی سال در دست بریتانیا بود؛ تا در اواخر دهه ۱۹۴۰ که آمریکا جای بریتانیا را گرفت.» (صص ۴-۳)

دکتر مجد مسئولیت قحطی بزرگ و نسل‌کشی ۱۹۱۹-۱۹۱۷ در ایران را کاملاً متوجه انگلستان می‌داند: «ایران، هنگامی بزرگ‌ترین فاجعه را تحمل می‌کرد که در اشغال نظامی انگلیس بود. خواهیم دید که انگلیسی‌ها جز چند اقدام تسکینی صوری و بی‌اثر، نه تنها برای کاستن از شدت قحطی کاری انجام ندادند، بلکه با خرید گسترده غله و مواد غذایی در ایران، وارد نکردن غذا از هند و بین‌النهرین، ممانعت از ورود غذا از ایالات متحده آمریکا و اتخاذ سیاست‌های مالی - از جمله نپرداختن درآمدهای نفت به ایران - قحطی را شدت بخشیدند. در نتیجه، تعداد بیشتری از مردم ایران با سیاست‌های انگلیسی‌ها از بین رفتند. این اقدامات را می‌توان با اطمینان مصداق عینی جنایت علیه بشریت تلقی کرد. ایران بزرگ‌ترین قربانی جنگ اول جهانی بوده و از بدترین نسل‌کشی‌های دوره معاصر لطمه دیده است.» (ص ۳)

دکتر مجد در کتابش به گزارش مستند قحطی می‌پردازد. منابع پژوهش او عبارتند از گزارش‌های دیپلمات‌های آمریکایی؛ گزارش‌های میسیونرهای آمریکایی؛ مطبوعات و شهادت شاهدان عینی همان عصر درباره گستره رنج و گرسنگی مردم. وی همچنین از خاطرات افسرانی چون سرلشکر دانسترویل^۵، فرمانده دانستر فورس در ایران و سرلشکر دیکسون^۶، سربازرس

حلقه خاوری ایران (پلیس شرق) در ۱۹۱۹-۱۹۱۸ استفاده می‌برد.

وی در فصل سوم با مقایسه جمعیت ایران در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۹ به بررسی آمار تلفات قحطی می‌پردازد و با تحقیقاتی موشکافانه و دقیق، میزان جمعیت ایران پیش و پس از جنگ اول جهانی را در کنار هم می‌گذارد تا بتواند دامنه واقعی قحطی و تأثیراتش بر کاهش جمعیت کشور را به درستی معلوم نماید. نویسنده از زوایای متعددی به آمار جمعیت ایران نگریسته و نشان می‌دهد، مورخان انگلیسی و روس کوشیده‌اند بر دامنه قحطی سرپوش بگذارند و لذا اساس آمارهایشان از جمعیت ایران پیش از جنگ را سرشماری ۶۰ سال پیش گرفته‌اند. دکتر مجد برای نشان دادن میزان حقیقی جمعیت ایران در ۱۹۱۴ از آمارهای ارائه شده توسط اروپائیان، حوزه‌های اخذ رأی در شهرها و اسناد مورگان شوستر، خزانه‌دار کل ایران، در آن دوران استفاده می‌نماید.

دکتر مجد وضعیتی را که از اواخر ۱۹۱۶ به بعد به کمبود غذا و گرانی منجر شد و در اواخر سال ۱۹۱۷ قحطی را پدید آورد، شرح می‌دهد. وی متذکر می‌شود، قحطی زمانی پدید آمد که تمام خاک ایران و بخش اعظم مناطق هجوارش زیر چکمه‌های اشغالگران انگلیسی بود. انگلستان دست به تبلیغات ماهرانه‌ای زد تا مسئولیت و تقصیر فاجعه قحطی ایران را متوجه روس‌ها و ترکان عثمانی کند اما نویسنده ثابت می‌نماید که بروز این وضعیت تماماً کار انگلیسی‌ها بود. در این پژوهش نشان داده می‌شود، عامل اصلی تشدید و طولانی شدن قحطی، سیاست‌های بازرگانی و مالی بریتانیا بود و غارتگری روس‌ها در حین عقب‌نشینی به مرزهایشان تنها یک عامل موقت و محدود در این موقعیت بوده است.

فصل پنجم به بررسی خریدهای غله در ایران توسط انگلیسی‌ها در دوران قحطی می‌پردازد. شواهد مستند ارائه شده در این فصل نشان می‌دهد، خرید غله در مقیاس وسیع برای تأمین آذوقه نیروهای انگلیسی در ایران، بین‌النهرین و جنوب روسیه، بر دامنه قحطی در ایران افزوده است. ژنرال دانسترویل، ضمن اظهار تأسف، به این واقعیت اعتراف کرده است که خریدهای غله از سوی انگلیسی‌ها منجر به کمبود و افزایش قیمت‌ها گردید و در نتیجه، به مرگ شمار بسیاری از ایرانیان انجامید. با این وصف، دانسترویل با انداختن تقصیر به گردن سوداگران ثروتمندی که سود کلانی از فروش غله به انگلیسی‌ها نصیبشان می‌شد «اما میل نداشتند برای نجات جان برادران دینی فقیرشان قدمی بردارند» وجدان خود را آسوده می‌سازد.

نگرش انگلیسی‌ها به ایرانیان قحطی‌زده شباهت غربی به نگاهشان به ایرلندی‌های قحطی‌زده در پنجاه سال پیش از این واقعه داشت چرا که شخص ایرانیان و به خصوص مقاومت آنان را در کمبود مواد غذایی، دخیل و مقصر قلمداد می‌کردند. احتکار مواد غذایی را به گردن شورشیان ایرانی می‌انداختند. آنگاه که انگلیسی‌ها عده‌ای کارگر را به کار گماشتند تا برای ارتش این

چه کسی از ایرانیان یاد می‌کند...؟

کشور جاده بسازند چنین وانمود می‌کردند که این کار آنها از سر خیرخواهی است ولی ایرانیان ناسپاسی می‌کنند. مثلاً مازور داناها مدعی بود: «ما روی شخصیت آزمند، خودخواه و بی‌مقدار ایرانی‌ها حسابی باز نکردیم... هیچ‌یک از ایرانی‌ها نمی‌توانند دست خود را برای مدتی طولانی از مال مردم کوتاه نگه دارند... مردان ایرانی زورشان می‌آمد برای اهل و عیال گرسنه‌شان نانی بخرند، اما نوبت به دور ریختن مزدشان در میگساری‌های شبانه در شیره‌کش‌خانه‌ها که می‌رسید، با سر می‌رفتند.» (صص ۶-۶۵).

انگلیسی‌ها به محض سوءظن به اینکه عمل‌های ایرانی پولشان را بر باد می‌دهند، مزد آنان را نصف کردند و نصف دیگر را به صورت غذا می‌پرداختند. آنان کارگران را به آشپزخانه‌های خیریه می‌فرستادند تا شکمشان را در آنجا سیر کنند. البته ارسال کارگران به آشپزخانه‌ها شیوه‌ای بود برای کنترل توده‌ها و دور کردن آنها از دموکرات‌های ایرانی. داناها می‌گوید: «مردم گرسنه می‌آمدند و می‌خوردند. در روز دوم و روزهای بعد، آن‌ها هزار هزار می‌آمدند. برای جلوگیری از هجوم آن‌ها به مراکز توزیع و بردن هر چه که می‌شد برد، به موانع و سربازان مسلح نیاز بود؛ و بر خلاف امید و انتظار همه دموکرات‌های خوب، حتی یک نفر در اثر مسمومیت جان نباخت. این آخرین ضربه کاری به حیثیت نهضت دموکرات بود. آبروی آنها نزد مردم رفت... انگلیسی‌ها عملاً سوار بر اوضاع بودند. آنها بر مردم همدان مسلط شده بودند، اما نه با شمشیر و افسار ترک‌ها [عثمانی] که پیش از انگلیسی‌ها آمده بودند، بلکه با اتخاذ راه جدید؛ معجزه ماهی و قرصه‌های نان.» (صص ۸-۶۷)

۱۹۱

اما انگلیسی‌ها همزمان با این کارها ذخایر بزرگی از غله را درست در ببحوحه تاخت و تاز قحطی از بین می‌بردند تا مبادا به دست ترک‌های عثمانی بیفتد زیرا گاهی از بازگشت آنان بیم داشتند. چنین اقدامی در حالی صورت می‌گرفت که انگلیسی‌ها از رنج و مشقت‌های مردم ایران کاملاً آگاه بودند. نویسنده با مراجعه به گزارش‌های فراوان و کتاب‌هایی که در نخستین سال‌های پس از جنگ نوشته شده و شرح‌های رقت‌باری از شرایط مردم ارائه داده‌اند، گزیده‌هایی از آنها را نقل می‌کند. مثلاً مازور داناها مواردی از آدم‌خواری را که در میان قحطی‌زدگان مشاهده شده بود، بیان می‌کند: «مردم گرسنه که رنج بی‌غذایی آنان را به جنون دچار کرده بود، به خوردن گوشت یکدیگر روی آورده بودند. آدم‌خواری جرمی است که تاکنون در ایران ناشناخته بوده و از این رو مجازاتی برای آن در قوانین این کشور وجود ندارد. مجرمان اغلب زنان هستند و قربانیان، کودکانی که از جلوی خانه‌هایشان ربوده می‌شوند و یا در شلوغی بازار قاپیده می‌شوند. مادران از اینکه برای گدایی تکه نانی کودکان کم سن و سالشان را تنها بگذارند، می‌هراسند، نکند در غیبت آنان کودکان‌شان را برابند و بخورند. هرگز نتوانستم در کوچه و بازار و معابر باریک و ناهموار این سرزمین گام بردارم، بی‌آنکه وحشتی بیمارگونه نسبت به دیدن این همه بدبختی در خود احساس نکنم. کودکانی که پوست

و استخوان بودند دور آدم جمع می‌شدند و برای لقمه نانی و یا پولی که بتوانند با آن نان بخرند التماس می‌کردند و هنگامی که چند پول سیاه به آنها می‌دادی، نمی‌توانستی این فکر رنجش‌آور را از ذهن بیرون کنی که شاید سرنوشت آنها هم، دیر یا زود، سر درآوردن از دیگ غذا باشد... آنها هشت زن را بازداشت کرده‌اند که اعتراف کرده‌اند تعدادی کودک را ربوده، کشته و خورده‌اند و با این بهانه که گرسنگی آنها را به چنین جرایمی وادار کرده، از خود دفاع کرده‌اند... دو زن، مادر و دختر، با دستان خون‌آلود دستگیر می‌شوند. آنها دختر هشت‌ساله‌شان را کشته و مشغول پختن جنازه او بودند که نظمیہ مانع از مقدمات این ضیافت هولناک می‌شود. قطعات نیم‌پخته باقی‌مانده را در سبیدی ریختند و گروهی از دموکرات‌های شکم سیر و خشمگین، مجرمان بیچاره را به مرگ تهدید کرده و تا مقر نظمیہ همراهی می‌کنند. روز بعد آن دو زن اعدام شدند.» (صص ۸-۲۷)

نویسنده به هیچ‌وجه این قحطی را یک بلای طبیعی توصیف نمی‌کند بلکه مصمم است ثابت کند، هر چه بود بلای طبیعی نبوده است و مسئولیت چنین فاجعه‌ای تماماً متوجه مقامات انگلیسی است؛ زیرا اگر آن‌ها به ایران پا نگذاشته بودند، قحطی هم به وجود نمی‌آمد. در شرح نویسنده آمده است، با وجود سال زراعی پربرکت و بی‌سابقه در ایران، قحطی در تابستان و پاییز ۱۹۱۸ بی‌وقفه ادامه داشت. وی همچنین به شکل موردی درباره اوضاع قحطی در ولایت گیلان پژوهشی انجام می‌دهد که ثابت می‌کند این منطقه، تا پیش از ورود انگلیسی‌های اشغالگر، قادر به تأمین قوت روزانه مردم خود و تمام پناهندگانی که به آنجا می‌رفتند، بوده است، اما پس از آنکه انگلیسی‌ها غذایشان را به زور تصاحب کردند، قحطی دامنگیر آنها هم شد.

امپراتوری تزاری روسیه از هم پاشیده بود و انگلیسی‌ها فرصتی به دست آورده بودند تا با پیشروی به سوی باکو، بتوانند حدود و ثغور امپراتوری بریتانیا را تا دریای خزر و منطقه قفقاز نیز گسترش دهند؛ از این رو غذای مردم را می‌گرفتند تا آذوقه ارتش خود را تأمین نمایند.

دکتر مجد با استناد به مکاتبات ارتش انگلیس نشان می‌دهد، هیچ ضرورتی وجود نداشت تا این ارتش غله مورد نیاز مردم ایران را از آنان بگیرد زیرا به راحتی می‌توانست از هندوستان وارد کند. اما مقامات انگلیسی نمی‌خواستند ظرفیت کشتی‌های خود را با آوردن غله از هند پر کنند و ترجیح دادند به جای توقف عملیات‌های نظامی‌شان در منطقه، گرسنگی را به جان مردم بیندازند. بدین ترتیب، انگلیس مانع واردات مواد غذایی از هند و بین‌النهرین - همسایگان شرقی و غربی ایران - شد و حتی نمی‌گذاشت ایالات متحده آمریکا با کشتی‌هایش برای ایرانیان کمک‌های بشردوستانه حمل کند.

فصل ششم به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه دولت انگلستان، ایران را در تنگنای مالی قرار داد. دولت بریتانیا با ایران توافق کرده بود که مبلغ ماهیانه‌ای از محل وصول درآمدهای

چه کسی از ایرانیان یاد می‌کند...؟

گمرکی به ایران پردازد، اما خُلف وعده کرد و اجازه نداد خود ایرانیان برای تسکین فشارهای ناشی از قحطی کاری بکنند. با حجم گسترده خرید مواد غذایی توسط انگلیسی‌ها، حجم پول در گردش ایران نیز در جریان جنگ اول جهانی بسیار زیاد شده و تورم افسارگسیخته‌ای را به وجود آورده بود. انگلیسی‌ها درآمدهای گمرکی را با پول رایج ایران که ارزش فراوان یافته بود، وصول می‌کردند اما به دولت ایران مبلغ ثابتی را به پوند که ارزش آن کاهش یافته بود، می‌پرداختند و به این شیوه مقامات ایرانی را می‌چاپیدند. با توجه به سقوط وحشتناک ارزش پوند انگلیس، درآمدهای دولت ایران به یک سوم قبل کاهش یافته و قدرت خرید پرداخت‌های ماهیانه عملاً به هیچ رسیده بود. در شرایطی که میلیون‌ها ایرانی از گرسنگی رنج می‌بردند، کمپانی نفتی ایران و انگلیس با بهانه‌های سستی مانند تخریب خطوط لوله نفت به دست ایلات، درآمدهای نفتی ایران را مسدود کرد. سهم درآمدهای حاصل از استخراج و فروش نفت ایران در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۴ بالغ بر ۸۰۰۰۰۰۰ پوند بود - که در زمان خودش مبلغ کلانی به حساب می‌آمد - و تقریباً چهار برابر کل بودجه سالانه دولت ایران می‌شد. قطعاً جان میلیون‌ها ایرانی در صورت پرداخت این پول از سوی انگلیسی‌ها به دولت ایران، نجات می‌یافت (ایران در سال ۱۹۱۳ تولید نفت را آغاز کرده و به سرعت تبدیل به یکی از تولیدکنندگان و صادرکنندگان عمده نفت می‌شد. حق‌الامتیاز ایران توسط کمپانی نفتی ایران و انگلیس که دوسوم سهامش در ۱۹۱۴ متعلق به دولت انگلیس بود، ضبط شد) نویسنده خاطرنشان می‌سازد:

محرومیت از درآمدهای نفتی، توأم با تقلب و نابسامانی در نرخ ارز، تنگنای مالی دولت ایران را کامل کرد؛ در نتیجه، در آن بحبوحه جنگ و قحطی، دولت ایران نتوانست با جیب خالی برای قربانیان اقدام مفید و مؤثری انجام دهد. دولت بریتانیا، در همان حال که از یک سو ایران را از منابع مالی اش محروم کرده بود، از سوی دیگر فریاد شکوه و شکایتش از بی‌کفایتی و ناتوانی دولت ایران در کمک به قحطی‌زدگان بلند بود. یک بار دیگر باید تأکید کرد که محروم کردن ایران از منابع مالی خود، هماهنگ و همراه با خط‌مشی انگلستان در محروم کردن ایران از تأمین آذوقه مردمش بود. تردیدی نمی‌توان داشت که قحطی و نسل‌کشی، اقدام جنگی تعمدی بریتانیا برای اشغال و تصرف ایران بوده است. (ص ۱۰)

نویسنده از حقه‌کنیف انگلیسی‌ها علیه ایرانیان در کنفرانس صلح ورسای پرده برمی‌دارد. در مارس ۱۹۱۹، نمایندگان ایران در پاریس سندی ارائه کردند که بر مبنای آن بنا بود شکایات ایران را مطرح کرده و درخواست غرامت کنند. اما سند مذکور دلایل کاملاً نادرستی از بروز قحطی ارائه کرده و ادعاهای ارضی مضحکی را که وسعت ایران را به دو برابر وسعت فعلی اش می‌رساند، مطرح می‌کرد.

نویسنده در پایان می‌نویسد: «تلفیق انبوهی از اکاذیب و تحریف‌ها و شکایات ایران منجر به کم‌اهمیت شدن موضوع قحطی، تحت‌الشعاع قرار گرفتن علل و اسباب آن و تضعیف موضع ایران در باب مطالبه غرامت و حق شرکت در کنفرانس صلح شد. روشن است که این موضوع نیز بخشی از دسیسه مودیان‌های برای پنهان کردن حقیقت قحطی و علل بروز آن بوده است.» (ص ۱۱)

در ذهن استراتژیک انگلیسی‌ها نمی‌شد ایران و بین‌النهرین را جدا از هم پنداشت. انگلستان در آگوست سال ۱۹۱۹ قرارداد ایران و انگلیس را بر این کشور تحمیل کرد. لرد کرزن، وزیر خارجه وقت انگلیس، که پیش‌نویس سند این قرارداد را تهیه کرده بود طی یادداشتی در شرح جایگاه انضمام ایران به حوزه امپراتوری بریتانیا در سیاست انگلیس می‌نویسد: «اگر از ما بپرسند که چرا به خود این زحمت را می‌دهیم و ایران را به حال خودش نمی‌گذاریم تا دچار اضمحلال شود، پاسخش را باید در موقعیت جغرافیایی، وسعت منافع ما در این کشور و امنیت آینده امپراتوری شرقی ما جست که در پنجاه سال گذشته حتی لحظه‌ای نگذاشته است که ما خود را از وقایع ایران برکنار نگه داریم. از آن گذشته اکنون که بین‌النهرین را تحت قیمومیت خود درمی‌آوریم، و با این کار با مرزهای غربی آسیا همسایه می‌شویم، دیگر معنا ندارد که بین مرزهای امپراتوری هند و بلوچستان و مرزهای تحت‌الحمايه جدیدمان وجود کانونی از هرج و مرج، دسیسه‌های دشمنان، آشفتگی‌های مالی و بی‌نظمی‌های سیاسی را تحمل کنیم. حتی اگر بخواهیم ایران را به حال خود بگذاریم، خطر نفوذ بلشویک‌ها از شمال و سلطه آنان بر این کشور را که نمی‌توانیم منکر شویم. و در آخر اینکه ما در زاویه جنوب غربی ایران دارایی‌های عظیمی در دل میادین نفتی داریم که برای نیروی دریایی بریتانیا استخراج می‌شوند و منافع طولانی‌مدتی در آن بخش از جهان برای ما ترسیم می‌کنند.»^۸

با این وصف، انگلیس که خود را در قبال سرزمین ایران «مسئول می‌دانسته است»، هیچ‌گاه خود را در قبال رفاه مردم این کشور و سیاست‌هایی که باعث نسل‌کشی آنان شد، مسئول ندانسته است. بعد از برگزاری کنفرانس قاهره که برای تعیین تکلیف آینده خاورمیانه از دیدگاه انگلیسی‌ها تشکیل شده بود، چرچیل درباره آینده منطقه در مجلس بریتانیا سخنانی ایراد کرد. نشریه *آیریش نیوز*^۹ در پانزدهم ژوئن ۱۹۲۱ چنین نوشت: «دولت کنونی بریتانیا در حفظ خاورمیانه - مصر، فلسطین، بین‌النهرین و ایران - برای خود جدی است. آقای چرچیل چنین توضیح داد که «حلقه ارزشمندی در زنجیره ارتباطات امپراتوری [بریتانیا]» پدید خواهد آمد، و مسیری کوتاه‌تر به سوی هند، استرالیا و زلاندنو. البته ماجراجویی هزینه‌بری است که تا پیش از پایان این هفته جزء تعهدات ما در خواهد آمد و پس از آن، چند «ملت کوچک» دیگر به شمار بردگان ما افزوده خواهند شد.»

در همان سال بود که سرلشکر آبرونساید، کودتایی را در تهران ترتیب داد و یک حاکم

چه کسی از ایرانیان یاد می‌کند...؟

دست‌نشانده انگلیس را به قدرت رساند. بنا به عقیده عموم، دکتر محمدقلی مجد برای انتشار کتابش در آمریکا با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو شده است. کتاب‌هایی که به موضوع «نسل‌کشی» می‌پردازند، با استقبال ناشران آمریکایی مواجه و روانه بازار می‌شوند (مانند نسل‌کشی در رواندا)، ولی همان ناشران به کتابی که نسل‌کشی ایرانیان به واسطه اعمال و سیاست‌های انگلیسی‌ها را برملا کرده باشد، اصلاً نزدیک نمی‌شوند.

دولت فعلی وست‌مینستر در حال حاضر همچنان اسناد وزارت جنگ بریتانیا درباره اشغال و قحطی را از دسترسی پژوهشگران دریغ می‌کند. اگر حقیقت دارد که روزی هیتلر گفت «چه کسی از ارمنی‌ها یاد می‌کند؟» پیداست که او محصول دنیایی بود که بریتانیا ساخت و تاریخی که حکومت بریتانیا برای آن نوشته بود. هیتلر از ارمنی‌ها یاد کرد زیرا بریتانیا کاری کرده بود که یاد آنها زنده بماند اما ایرانیان چه...؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پانوشتها

1- Wallace S. Murray.

۲- نام قدیم «کاردار» در آن زمان.

3- Lord Curzon.

4- Dunsterforce.

5- L.C. Dunsterville.

6- W.E.R. Dickson.

7- East Persia cordon.

8- Stephen Kinzer, *All the Shah's Men*, pp 39-40. (این کتاب به نام «همه مردان شاه» به فارسی ترجمه شده است.)

9- Irish News.